غدیر می ستایمت!

(غدیر چشمه ای در کویر ،
قصه ی غدیر ، سفیر غدیر)

مریم نوایی نژاد ، دکتر نادر فضلی ، عبدالحسن طالعی

بسم الله الرحمن الرحیم

غدیر چشمه‌ای در کویر

نویسنده:

مریم نوابی نژاد

ناشر چاپی:

موسسه فرهنگی نبا

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

غدیر چشمه ای در کویر

مشخصات کتاب

سرشناسه : نوابی، مریم

عنوان و نام پدیدآور : غدیر چشمه ای در کویر / مریم نوابی نژاد.

مشخصات نشر : تهران : نبأ ، ۱۳۸۱.

مشخصات ظاهری : ۴۰ ص. : مصور ؛ ۵/۱۲×۲۰ س م.

شابک : ۲۵۰۰ریال : ۹۶۴-۶۶۴۳-۶۴-۷ ؛ ۲۸۰۰ ریال (چاپ دوم) ؛ ۵۰۰۰ ریال (چاپ سوم)

وضعیت فهرست نویسی : برونسپاری

یادداشت : چاپ دوم : ۱۳۸۲.

یادداشت : چاپ سوم : ۱۳۸۶.

موضوع : علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق -- اثبات خلافت -- داستان

موضوع : غدیر خم -- ادبیات کودکان و نوجوانان

موضوع : غدیر خم -- داستان

رده بندی کنگره : ۱۳۸۱ BP۲۵۹/۷ /ن ۹غ ۴

رده بندی دیویی : [ج]۲۹۷/۷۳۸

شماره کتابشناسی ملی : م ۸۱-۱۲۹۱۰

ص:۱

اشاره

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

غدی_____ر

چشمـه ای در کویـر

مریـم نـــوابی نژاد

نوابی نژاد ، مریم

غدی___ر

چشم_ه ای در کوی_ر

مؤلف : مریم نوابی نژاد / حروفچینی : انتشارات نبأ

لیتوگرافی : نبأاسکرین / چاپ و صحافی : رامین

چاپ اول : ۱۳۸۱ / چاپ دوم : ۱۳۸۲ / کد کتاب : ۶۴/۱۲۷ د

شمارگان : ۵۰۰۰ نسخه / قیم_ت : ۲۸۰۰ ری_ال

ناش_ر : انتشارات نبأ / تهران ، فاطمی غربی ، سیندخت شمالی ، پلاک ۳۱

تلف_ن : ۸ _ ۶۴۲۱۱۰۷ فاک_س : ۶۹۴۴۰۰۲

شاب_ك : ۷ _ ۶۴ _ ۶۶۴۳ _ ۹۶۴ ISBN : ۹۶۴ - ۶۶۴۳ - ۶۴ - ۷

پدر گفت : « برویم ؟ »

امامحمّد دلش می خواست بماند.تا وقتی که رنگ نارنجی غروب، پشت ساختمانهای بلند و خاکستری شهر گم بشود.

گفت : « فقط نیم ساعت دیگه... » اما حالا پدرایستاده بود ونگاهش می کرد : « باید شیرینی هم بخریم.امشب قنادی ها غلغله است، اگر دیر برسیم، به شیرینی نمی رسیم. » و خندید.

محمّد با اکراه از روی نیمکت بلند شد : « فردا نمی توانیم بیاییم کوه ؟ » هنوزنگاهش دنبال قرص نارنجی خورشید بود.

« توقع داری روز عید غدیر، درِ خانه ام را ببندم و بیایم کوه ؟ »

محمّد با دلخوری گفت : « چقدر شما خودتان را به آداب و رسوم مقید می کنید ! »

پدر گفت : « آداب و رسوم نیست ! »

از سرازیری کوه پایین آمدند. محمّد پی حرف پدرش را نگرفت. دلیل عید بودن روز غدیر را نمی فهمید. پر از سوالهای نپرسیده بود. اما می دانست حرفهای پدرش او را قانع نمی کند.

یقه کاپشنش را بالا کشید و تا دم ماشین یک نفس دوید.

چنـد شب بعـد خواب عجیبی دید. صدایی از دل تاریکی ها می آمد. صدا طنین خاصـی داشت. قلبش تند تند می زد. دهانش خشک خشک شده بود. می خواست بر گردد و صاحب صدا را ببیند. اما نمی توانست.

پلکهایش سنگین بود. صدا گفت : « درباره ی هر چه شک داری، سؤال کن » و صدا دور شد.

از خواب پرید. خیس عرق بود. وحشت زده و ترسیده به اطرافش نگاه کرد و دوباره چشمهایش را روی هم گذاشت.

صبح سر سفره صبحانه، خوابش راتعریف کرد. مادرگفت : ان شاءا... خیر است. برادرش علی، نگاهش کرد و پدر به گل قالی خیره شد.

تمام آن روز محمد به خوابش فکر کرد. وقتی به طنین صدایی که شنیده بود فکر می کرد، تمام تنش می لرزید.

شب، قبل از این که بخوابد، رایانه را روشن کرد و به سراغ نامه های الکترونیکی اش رفت.

چند ماه قبل، وقتی علی و پسر عمویش تازه یک فروشگاه رایانه و لوازم رایانه ای باز کردند، پدرش از علی یک رایانه برای محمّد خرید و علی یادش داد که از طریق اینترنت، یک صندوق پستی به اسم خودش باز کند. به این ترتیب می توانست با هر کدام از دوستانش که به اینترنت دسترسی داشتند، نامه نگاری کند.

پیام ها را یکی یکی دید . هر کدامشان را چند بار خوانده بود. تنها پیام جدیدی که دریافت کرده بود، یک جور معمای چند خطی بود :

محمّد! سلام .

من آماده ام تا به همه ی سؤالهای تو درباره غدیر پاسخ بدهم. فعلاً درباره ی این موضوع با هیچکس صحبت نکن. تا وقتی که نسبت به آنچه که شک داری، مطمئن شوی. غدیر

اول به نظرش آمـد که این یک جور شوخی است. کسـی خواسـته اذیّتش کند. اما کم کم ترس برش داشت. یاد خوابش افتاد. چه کسی از شک او و سوالهایش خبر داشت؟ شاید، پدرش!

ولی پـدر محمّـد اصـلاً اهـل رایـانه نبود. همیشه می گفت : ترجیـح می دهم به جـای این که توی رایانه دنبال جواب سؤالهایم بگردم، کتاب بخوانم.

علی چنـد بـار بـا پـدرش دربـاره سـرعت مبادله اطلاعات در رایانه بحث کرده بود. علی گفته بود : به جای این که یک کتاب درباره یک موضوع بخوانیـد، می توانیـد در عرض چند ثانیه، تمام مطالب مربوط به یک موضوع را از کتاب های مختلف پیدا کنیـد، آن هم از راه اینترنت! و پـدر خندیـده بود : من لذت خواندن کتاب را با هیچ چیز دیگری عوض نمی کنم شـما جوانها فقـط به رسـیدن فکر می کنیـد. خیلی وقتها به محض رسـیدن، دلتان می خواهـد برگردیـد. ولی من لـذت سـفر کردن را به راه طولانی اش می دانم. به خاطر همین است که هر وقت می

خواهیم برویم مشهد، من و مادر دلمان می خواهد با ماشین خودمان برویم و شما هر بار می گویید که با هواپیما برویم.

این بحث ها هیچ وقت به نتیجه نمی رسید.

محمّد مطمئن بود که این نامه ، کار پدرش نیست. ولی غیر از او چه کسی می دانست ذهن محمّد پر از سؤال است؟ سوالهایی که دلش می خواست یک روز جوابشان را بداند. سؤالهایی که مثل سایه همراهش بودند.

آن پیام شبیه یک راز بود، رازی که می توانست یک عمر در سینه اش بماند.

جرأتی در سر انگشت هایش پیدا شد. دستهایش را جلو برد و روی صفحه رایانه ، این طور نوشت :

سلام!

نمی دانم چه کسی هستی! اما مطمئنم سوالهایم را بی جواب نمی گذاری. پس با اولین سؤال شروع می کنم:

کی هستی؟

محمّد

فردا ظهر که از مدرسه برگشت، قبل از این که مثل هر روز برود سر قابلمه ی غذا تا ببیند ناهار چه دارند، به سراغ نامه هایش رفت. یک نامه از پسر عمه اش در مشهد و نامه دیگری از غدیر جزو نامه های رسیده بود. اول به سراغ نامه غدیر رفت :

سلام!

من غـدیر خُم هسـتم. خُم به منطقه ای می گوینـد که پایـان مسـیر آب است. غـدیر هم به معنای گودالی است که پس از عبور سیـل، آب در آن باقی می مانـد. غـدیر خُم در رشـته کوه جُحفه قرار دارد که در ۲۲۰ کیلومتری مکه واقع شـده است. امّا آن روزی که اسم مرا برای همیشه در تاریخ جاودانه کرد، هیجدهم ذی الحجه بود، سال دهم هجرت.

یـک روز داغ که انگـار خورشـید از دل بیابـان می تابیـد. درختـان کهنسالی که ریشه هایشان را تا قطره قطره ی وجود من می رساندند، بر بزرگی این روز گواهی خواهند داد و زمین و آسمان و هر دل پاکی که حرفهای پیامبر را با گوش جان شنید.

غدیر

محمّد احساس کرد، سؤال هایش خیلی بیشتر از این حرفهاست. به خاطر همین نوشت :

ص:۱۲

غدیر عزیز ؛ سلام .

می خواهم بدانم چرا با وجود آن همه مسلمان، کسانی بودند که از قبول بیعت سرباز زدند؟

محمّد

غـدیر همان شب جوابش را فرستاد. محمّد احساس کرد آدرس یک چشـمه پنهانی را دارد، طوری که هر وقت تشـنه شد، می توانـد از آن چشـمه، آب بخورد. رازی میـان او و یک نیروی ناشـناخته وجود داشت. محمّـد از این حسّ و حالی که سـراغش آمده بود، خوشحال بود. جواب غدیر را خواند :

محمّد خوبم ؛ سلام .

بایـد بـدانی که در سالهای قبل از هجرت پیامبر، عده ی مسـلمانها خیلی کم بود. اما در همان تعداد کم هم کسانی بودند که با قلبهای پر از دروغ و نفاق، گرد پیـامبـر جمـع شـده بودنـد و نقشـه هـای شومـی در دل

داشتند و منتظر فرصتی می گشتند تا به پیامبر و یارانش ضربه بزنند.

بعداز هجرت، در میان مسلمانان کسانی بودند که به خاطراطاعت از رییس قبیله شان ویابه خاطر شرکت در

جنگلها و به دست آوردن غنایم یا حتی به خاطر کسب موقعیت های اجتماعی بالاتر مسلمان شده بودند.

وقتی مسلمانان از نظر اجتماعی و نظامی قوی شدند. عده ی زیادی فقط به خاطر حفظ جان و مالشان مسلمان شدند، عده ای هم خودشان را به اکثریت مسلمین ملحق کردند تا همرنگ جماعت بشوند.

بعد از فتح مکه هم با اعلام عفو عمومی از طرف پیامبراکرم، بسیاری ازکسانی که تادیروزدرجنگها، بر روی مسلمین شمشیرمی کشیدند، وارد حلقه مسلمانان شدند.

درست است که تعداد مسلمانان واقعی و مخلص خیلی بیشتر از عده ی مشرکین و منافقین بود. ولی به هر حال همیشه حضور آنها موجب نگرانی پیامبر می شد.منتظر سوالهای بعدی ات می مانم.

غدیر

محمّد چشم هایش را بست و به چشمهای پر کینه و منافقی فکر کرد که از لابه لای جمعیت، به پیامبر خیره می شدند و منتظر فرصتی برای تبر زدن به این جنگل انبوه بودند. فکر کرد پیامبر با وجود آن همه جمعیت، در میان این همه نیرنگ، چقدر تنها بود. دلش گرفت.

یاد سؤالی افتاد که روز عید غدیر از خودش پرسیده بود و جوابی برایش پیدا نکرده بود. پرسید :

غدیر مهربان! سلام .

مگر نه این که اسلام آخرین و کاملترین دین آسمانی است و تمام دستورات آسمانی زندگی بشر را با خودش یکجا آورده است؟ پس در این صورت، پیامبر چه نیازی

به تعیین جانشین داشت ؟

محمّد

فردای آن روز، محمّد در مدرسه پر از اشتیاق گفتن بود. دلش می خواست ماجرای غدیر را حداقل برای دوست صـمیمی اش، سعید تعریف کند. امّا حرف غدیر جلوی چشمانش بود. با خودش گفت : « تا وقتی جواب همه ی سؤالهایم را نگیرم، به کسی چیزی نمی گویم. حتما بین آن خواب و این نامه ها، رابطه ای هست. » عصر آن روز غدیر، جواب سؤالش را نوشت :

محمّد جان ! سلام .

پرسیده بودی پیامبر چه نیازی به تعیین جانشین داشت؟ درست است که اسلام تمام دستورهای عملی زندگی ما مسلمانها را یک جا خودش آورده است، امّا تعداد این دستورها، آنقدر زیاد است که پیامبر با وجود اداره حکومت و جنگهای بسیار، فرصت نکرد تمام این دستورات را به مردم برساند. به خاطر همین، نیاز به یک برنامه مداوم داشت که در همه عصرها، جوابگوی

همه نسل ها باشد.

پیامبردر خطبه غـدیر فرمود : « اگر درباره حلال و حرام، جهل یا ابهامی داشتیـد،یا فراموش کردید، علی بن ابی طالب و امامان بعد از او برای شما بیان می کنند. عددحلالهاوحرامها بیش تر از آن است که من همه را یک جا بیان کنم.پس این بیعتی را که از شما درباره امامان می گیرم،در واقع نوعی حلال و حرام تا روز قیامت است که از زبان امامان بیان خواهد شد. »

محمّدم !

غـدیر یک برکه در گوشه ای از تاریـخ نیست. رودخانه ای است که سرچشـمه اش در ۱۴۰۰ سـال پیش است، امّا هنوز جریان دارد، از همه زمانها می گذرد و به دریای قیامت می ریزد.

منتظر نامه ات : غدیر

محمّد احساس کرد با هر جواب، تعداد سؤالهایش بیشتر می شود. نوشت :

غدیر بیکرانم ! سلام .

درست است که حقّ جانشـینی پیامبر، از آنِ حضرت علی (ع) بود و بعضی ها نپذیرفتند،امّا اسلام که به قوت خودش باقی بود. چرا جانشینیِ پیامبر، این همه اهمّیت پیدا کرد ؟

محمّد

فردا ظهر که از مدرسه برگشت، اول ناهارش را خورد.

می دانست بعد از خواندن جواب نامه، دلش می خواهد مدتی در اتاقش تنها بماند.

امّا آن روز، هر چه در ردیف نـامه ها، دنبال تاریـخ تازه نامه غـدیر گشت، پیغام تازه ای ندیـد. دلش گرفت. حس کرد رابطه خاصـی که میـان او و یـک نیروی آسـمانی برقرار بـود، قطع شـده. فکر کرد چرا رشـته این ارتبـاط قطع شـد؟ بغض گلویش را گرفت و پلک هایش کم کم سنگین شد.

از خواب که بیدار شد، مزه ی دهانش تلخ بود. سرش منگ و سنگین بود. هوا داشت تاریک می شد. در سایه روشن اتاق، کلید رایانه را زد. چشمهایش را بست و از ته دل خواست که غدیر جوابش را داده باشد.

ناگهان یک پیام تازه و اسم غدیر، همه دلتنگی هایش را از یاد برد :

محمّد ! سلام .

از این که جواب نامه ات را با تأخیر می دهم، مرا ببخش. امّا درباره سؤالت باید بگویم : خلافت و جانشینی پیامبر، فقط به معنی نشستن در مکان او (بعد از رحلت پیامبر) مطرح نشده است. منظور از جانشینی پیامبر، تمام اختیاراتی است که صاحب اختیار تمام باید بر مردم داشته باشد.

امام در خطبه غدیر، یعنی کسی که جوابگوی تمام نیازهای بشری است و این قدرت از طرف خداوند، به او عطا شده است. کسی که هدایت کننده ی بشر است و می تواند به تمام سؤالهای علمی مردم بعد از پیامبر جواب بدهد. چون علم پیامبر، بیکران و متصل به

دریای بیکران علم الهی است و با علم بشر فرق می کند. امام هم مثل پیامبر صاحب چنین علمی است. پس می بینیم که امامت هم مثل پیامبری دارای پشتوانه الهی و امضای پروردگار است و این در شأن علی و فرزندان اوست.

پیامبر در خطبه غدیر فرمود : « خدا، علی بن ابی طالب را بر همه مردم فضیلت داده است. علی را بر همه فضیلت دهید. او برترین مردم بعد از من است تا مادامی که خدا روزی نازل می کند و مخلوقات باقی هستند. »

پس جانشینیِ پیامبر به معنی برتر بودن، قدرت الهی داشتن و متصل بودن به سرچشمه فیض الهی است.

منتظر سؤالهای بعدی ات می مانم. اگر باز هم شک و شبهه ای برایت پیش آمد، بپرس. سؤال سرچشمه تمام دانستن هاست.

کسانی که نمی دانند و نمی پرسند، مثل کسانی هستند که به تاریکی عادت کرده اند و انتظار هیچ نوری را نمی کشند. غدیر

محمّد به سایه ی شاخه های درخت روی دیوار اتاقش خیره شد. پانزده عید غدیر در زندگیش بود. او همیشه اتفاقهای آن روز بزرگ را مثل یک داستان شنیده بود. بدون آن که بپرسد : چرا ؟

حالا این نور، که مثل یک جرقه کوچک در گوشه تاریک

ذهن او می درخشید، کم کم وسیع تر و پررنگتر می شد و مثل خورشید، تمام قلب و روح او را پر می کرد. نوشت :

غدیر عزیز ! سلام .

برایم از آن روز بزرگ بگو.

محمّد

رایانه را خاموش کرد و در تاریکی اتاق، به نور مهتاب که تمام حیاط را روشن کرده بود، نگاه کرد.

غدیر برایش از عظمت آن روز نوشت :

محمّدم! سلام :

از این که سؤالهایت مثل دانه در دل خاک، ریشه کرده است و تبدیل به نهالی شده است، با شاخ و برگ بسیار، خوشحالم. بدان که روزی این شاخه ها به بار خواهد نشست و میوه خواهد داد. می خواهم از روز غدیر برایت بگویم :

سال آخر هجرت بود. پیامبر برای سومین بار بعد از مبعث به مکه رفته بود. نزدیک به هفتاد هزار نفر از مسلمانان همراه پیامبر بودند. پیامبر بعد از مراسم حج،

سریع از مکه خارج شد. بدون این که مثل هر بار مدتی در مکه بماند تا مسلمانان به دیدنش بیایند.

در راه که می آمدنـد، پیامبر به همه دسـتور داد تا در غدیر خم بایسـتند. آنها که جلوتر رفته اند، برگردند و آنها که پشت سـر هستند، توقف کنند.

امیر المؤمنین که از طرف پیامبر برای دعوت به اسلام و جمع آوری خمس و زکات به یمن و نجران رفته بود، به همراه عده ای در حدود دوازده هزار نفر از اهل یمن، برای انجام اعمال حج به مکه رسید و همراه پیامبر شد.

جمعیت، خسته و عرق ریزان در وسط بیابان ایستاد. همهمه ای در گرفت:

ـ چه شده؟

ـ چرا پیامبر دستور توقف داد؟ چرا به آنها که رفته بودند، پیغام داد تا برگردند ؟

ـ حتما پیام مهمی است. باید منتظر بمانیم.

پیـامبر به انبوه جمعیت نگـاه کرد. احسـاس کرد مسـلمانان در حـالت بعـد از انجام مراسم حـج، با خلوص بیشتری به حرفهایش توجه خواهند کرد. این پیغام را باید در وضعیت ویژه ای به مردم می رسانید و حالا وقتش بود.

بـذری که سالهـا پیش در زمین اسـلام کاشـته بود، حالاـ درختی تنـاور شـده بود و موقع آن بود که میوه رسـیده این درخت را بچیند و ولایت امیر المؤمنین علیه السلام را به همه مسلمانان اعلام کند.

پیامبر، مقداد، سلمان، ابوذر و عمار را فراخواند. به آنان دستور داد تا سایه سار درختان کهنسال را آماده کنند.

آنهاخارهـای زیردرختـان راکندنـد وسـنگهای نـاهموار را جمع کردنـد. در فاصـله ی بین دو درخت، روی شاخه ها، پارچه ای انداختند تا سایبان وسیع تری آماده شود.

بعد در زیر سایبان، سنگها را روی هم چیدند و از رواندازهای شتران، منبری به بلندی قامت پیامبر ساختند و روی آن پارچه ای انداختند طوری که منبر در وسط قرار بگیرد تا صدای پیامبر به همه برسد و همه او را ببینند.

با این حال، ربیعه بن امیه بن خلف، کلام حضرت را برای مردم تکرار می کرد تا افرادی که دورتر بودند، بشنوند پیامبر چه می گوید.

اول صـدای اذان ظهر مثل صدای ریزش باران، سـکوت بیابان را پر کرد. بعد از این که مردم نماز ظهر را به جماعت خواندند، پیامبر بر فراز منبر ایستاد و امیر المؤمنین را فراخواند. دستور داد بالای منبر بیاید و در سمت راستش بایستد.

حضرت علی (ع) یک پله پایین تر بر فراز منبر ایستاد. پیامبر صبر کرد تا همه مردم جمع شوند.

آنگاه پیامبر آخرین خطابه رسمی اش را آغاز کرد. گفتم : آخرین ؟

پیامبر ۷۰ روز بعد از عید غدیر رحلت کرد.

محمّد فکر کرد آخرین حرفهای رسمی یک پیامبر با مردمش باید خیلی شنیدنی باشد. باید پنجره ای باشد به سوی افق های دوردست. بقیه ی نامه راخواند :

پیامبر فرمود : « (کسی) باطن قرآن و تفسیر آن را برای شما بیان نمی کند، مگر این کسی که من دست او را می گیرم و او را بلند می کنم و بازویش را می گیرم و او را بالا می برم. » آنگاه پیامبر بازوی علی بن ابی طالب را گرفت و علی را روی هر دو دست بلند کرده فرمود : « هر کس، من مولا و صاحب اختیار او هستم، علی مولی و صاحب اختیار اوست »

با این جمله، امانت الهی را به دست علی بن ابی طالب علیه السلام سپرد و خطبه غدیر را به عنوان دستور عملی زندگی مسلمانان، باقی گذاشت.

و معلّمان قرآن را _ که تا روز قیامت، حقّ توضیح مطالب قرآن را دارند _ به مردم معرّفی کرد : امیرالمؤمنین و یازده امام معصوم پس از او .

حالا بعد از گذشت این همه سال، این خطبه مثل یک میراث گرانبها به ما رسیده است. هر بار که آن را بخوانی، پنجره ی تازه ای رو به سوی نور، در ذهنت باز می شود. به شرط آن که، لحظه به لحظه اش را درک کنی.

به شرط آن که خط به خطش را بفهمی.

غدیر

محمّد می خواست بپرسد چطور ممکن است خطبه ای که گوش به گوش رسیده است و دهان به دهان گشته است، بعد از

۱۴۰۰ سال تحریف نشـده باقی بمانـد . از کجا معلوم، این همان خطبه غـدیر سال دهم هجرت باشد ؟ امّا نپرسـید. احساس کرد هر سؤال حساب نشـده ای می توانـد این کبوتر چند روزه را فراری دهد. غدیر مثل یک کبوتر بر لب پنجره اتاقش نشسـته بود. می خواست این کبوتر همیشه کنارش بماند. نوشت :

غدیر خوبم ! سلام .

احسـاس می کنم مثـل یک عقربه ی ساعت، به لحظه لحظه ی غـدیر، پیونـد می خورم. برایم از خطبه ی غـدیر بگو. از آخرین حرفهای پیامبر خدا، با مردمش و نسلهای بعد بگو، بی صبرانه منتظرم.

محمّد

مادر محمّد در اتاق را باز کرد : « نمی آیی شام بخوری؟ »

محمّد نگاهش را از صفحه رایانه برنداشت : « شما بروید، من می آیم »

خیـال کرد الان مـادر در اتـاق را می بنـدد و می رود. ولی نرفت. مادر توی چارچوب در ایسـتاده بود و نگاهش می کرد. می دانست مادرش دلواپس است. همیشه او را پای رایانه می دیـد. وقتی سـر سـفره می رسـید که همه غـذایشان را خورده بودند و غذایش سرد شده بود.

به مادرش خندید و گفت : « آمدم »

غدیر برایش نوشت :

محمّد عزیزم ! سلام .

قبل از آن که بخواهم از خطبه غدیر برایت بگویم، به تو می گویم که علامه ی بزرگ شیخ عبدالحسین امینی نجفی در کتاب « الغـدیر » که بهترین نمونه از کتابهـایی است که در زمینه حـدیث غـدیر تألیف شـده است، اسم راویان حـدیث غـدیر را جمع آوری کرده و درباره درست بودن تمامشان بحث کرده و تاریخچه مفصّلی از اسناد و راویان حدیث غدیر را جمع آوری کرده است.

بـه جـز ایـن، هـفـت کـتـاب دیـگـر از مـدارک شـیـعـه، در دسـت اسـت کـه یـکـی از آنـها به روایـت امام محمّد باقر علیه السلام است و اسناد معتبری دارد.

کسانی که این کتابها را نوشته انـد، می خواسـته اند تا این خطبه ی گرانبها را مثل گنجی از دسـتبرد راهزنان زمان، حفظ کنند که به لطف خدا توانسته اند. پس، مطمئن باش که این سند، حقیقی است و جای شکّ و شبهه ندارد.

محمّد نفس عمیقی کشید. سرش را میان دو دست گرفت، این کیست؟ این که، این همه به او نزدیک است. سؤالهای

نپرسیده اش را جواب می دهد. حرفهای نگفته اش را می داند. دلش لرزید. دوباره خواند

... پیامبر در آن روز، با صدایی چون صدای قطره آب، چون طنین چشمه در کویر با مردم سخن گفت. خدا را بر خط به خط این خطبه شاهد گرفت. از خدایی گفت که از بین رفتنی نیست. کسی که آسمانها را بالا برد و دشتها را پهن کرد.

از خدا خواست تا بتواند تمام آنچه را به او وحی شده، به درستی بیان کند.

فرمود: خدا فرموده اگر آنچه در حق علی بر پیامبر نازل نموده، ابلاغ نکنم و به مردم نرسانم، رسالتم را به انجام نرسانده ام .(۱)

گفت که جبرئیل سه مرتبه بر او نازل شده و او را مأمور کرده در این محل و در این اجتماع بپاخیزد، و بر هر سیاه و سفیدی اعلام کند که علی بن ابی طالب، برادرش، وصی اش و جانشین اش بعد از اوست و امام امت است. نسبت او به پیامبر، همانند نسبت هارون به موسی است. جز این که پیامبری بعد از حضرت محمد (ص) نیست و علی (ع) صاحب اختیار مردم بعد از خدا و رسولش است...

محمّد فکر کرد : چه نسبتی نزدیک تر از این ؟ نسبت

۱- سوره مائده آیه ۶۷

خورشید به آسمان ؟ نسبت ابر به باران ؟ نه ! از این هم نزدیکتر !

نامه هنوز با او حرفهای زیادی داشت :

... پیامبر، ولایت و امامت دوازده امام را اعلام کرد و فرمود :

« هیچ حلالی نیست مگر آنچه خدا و رسولش و آنان (امامان) حلال کرده باشند.و هیچ حرامی نیست مگر آنچه خدا و رسولش و آنان (امامان) بر شما حرام کرده باشند . »

آنگاه، حضرت امیر را معرفی کرد و گفت : « دین شما را بر شما کامل کردم و نعمت خودم را بر شما تمام کردم »

فرمود : « هیچ آیه مدحی در قرآن نیست مگر درباره علی »

و مردم را هشدار داد :

« مبادا به علی حسادت کنید که اعمالتان نابود شود و قدمهایتان بلغزد . »

از پیروان اهل بیت و دشمنان اهل بیت گفت : «بدانید دوستان اهل بیت، کسانی هستند که در پنهانی از پروردگارشان می ترسند و بدانید دشمنان اهل بیت، کسانی هستند که به شعله های آتش وارد شوند . »

آنگاه فرمود : « ای مردم، چقدر فاصله است بین شعله های آتش و بهشت » مردم و نسل های بعد را به

آمدن حضرت مهدی (عج) بشارت داد :

« اوست که پیشینیان به او بشارت دادند. اوست که به عنوان حجّت، باقی می ماند و بعد از او حجّتی نیست. اوست انتقام گیرنده هر خون به ناحق ریخته شده. اوست یاری کننده دین خدا... »

محمّد احساس کرد کسی کنارش ایستاده است. برگشت. جا خورد.برادرش علی پشت سرش ایستاده بود. نمی دانست باید چه کار کند ؟ علی خندید : « ببخشید، من خیلی در زدم، ولی نفهمیدی. ترسیدم در جا سکته کرده باشی . »

محمّد نخندید. می خواست علی بفهمد که باید برود .

علی دوتا کتاب روی میز گذاشت : « اینها را پدر برایت خریده، یعنی سفارش داد، من خریدم »

محمّد به اسم کتابها نگاه کرد : « اسرار غدیر » و « حماسه غدیر » . از این همه همزمانی به حیرت کرد . علی بدون هیچ حرفی بیرون رفت .

نگاه محمّد روی اسم کتابها، ثابت مانده بود : « چقدر حرف نگفته باقی مانده است. » احساس کرد به قصد شنا کردن در دریاچه ای آمده بود. امّا انگار این آبی سیّال، به همه آبهای جهان می پیوست . انگار تمامی نداشت .

کتابها را توی کشوی میزش گذاشت و ادامه نامه غدیر را خواند :

...پیامبر به آیه ۱۰ سوره فتح اشاره کرد : کسانی که با تو بیعت می کنند، در واقع با خدا بیعت می کنند. دست

خدا بر روی دست آنان است. پس هر کس بیعت را بشکند، این شکستن به ضرر خود اوست و هر کس به آنچه با خدا عهد بسته، وفادار باشد، خداوند به او اجر عظیمی عنایت خواهد کرد .

از حلال و حرام گفت. فرمود : « حلال و حرامها تغییر نمی کند تا روز قیامت. »

از نماز و زکات وحجّ و عمره گفت و مردم رابه امر به معروف و نهی از منکر توصیه کرد : « بدانید، بالاترین امر به معروف،آن است که سخن مرابفهمید و آن رابه کسانی که حاضرنیستند،برسانید و او را از طرف من به قبولش امر کنید و از مخالفینش،نهی کنید.این دستوری ازجانب خداوند عزوجل وازنزد من است . »

محمّدم !

پیامبر می دانست که در سایه ی امامت علی علیه السلام است که مردم معروف واقعی و منکر واقعی را می شناسند .

می دانست که در پناه علم و معرفت امیرالمؤمنین علیه السلام همه ی شبهه هابه یقین تبدیل خواهد شد.

پیامبر قیامت و معاد را به تصویر کشید : « هر کس با خود حسنه بیاورد، ثواب داده می شود و هر کس گناه با خود بیاورد، از بهشت او را نصیبی نخواهد بود. »

بعد، از مردم برای امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت گرفت. چون تعداد مردم بیشتر از آن بود که با یک دست و در

یـک زمـان، بـا پیـامبر و حضـرت علی (ع) دست بدهنـد، از مردم بیعت همگـانی گرفت : « ای مردم، آنچه به شـما می گـویم، بگویید و تکرار کنید :

مـا فرمـان تو را که از جانب خداونـد درباره علی بن ابی طالب و امامان از فرزنـدانش به ما رسانـدی، اطاعت می کنیم و به آن راضـی هستیم. و با قلب و جان و زبان و دسـتمان، با تو بر این مدّعا بیعت می کنیم. عهد و پیمان در این باره، برای ایشان از ما، از قلبها و جانها و زبانها و دستهایمان گرفته شد. هر کس به دستش توانست و گرنه با زبانش به آن اقرار کرده است. »

و خطبه را با این جمله به آخر رسانـد : « خـدایا، به خاطر آنچه ادا کردم و امر نمودم، مؤمنین را بیامرز و بر منکرین که کافرند، غضب نما که حمد و سپاس مخصوص خدای عالم است. »

محمّد خوبم !

اینها که گفتم قطره ای از دریای بیکران خطبه غـدیر بود. ذرّه ای از خورشـید خطبه غدیر بود. من به تو نشانی خانه ای را دادم که خودت باید آن را پیدا کنی.

من آینه را به دست تو دادم، تا خودت تصویر را در آن جسـتجو کنی. غـدیر، فقط یک روز از تاریخ نیست، ادامه تاریخ است. رودی است که سرچشمه اش در غدیر است، امّا از همه ی زمانها و مکانها می گذرد. غدیر قطعه سنجاق شده ای به بدنه مبعث نیست. غـدیر قلب و روح مبعث است و پیـامش فقـط برای یـک عمر یـا یـک نسل نیست. دسـتور مـداومی است برای مقابله با لغزشـهای انسـان تـا روز قیامت. این شایـد، آخرین نامه من به تو باشـد. چون می خواهم جسـتجو گر باشـی ، ردّ اشاره های مرا بگیری و از تاریکیها بگذری. خورشید را در قلبت پیدا کن. آسمان را در سینه ات جستجو کن. بگذار یقین، چون پرنده ای در نگاهت لانه کند. بگذار این

پرنده تا دوردست ها سفر کند.

شاخه های یقینت همواره سبز

دوستدارت : غدیر

محمّد به ساعت نگاه کرد. شب از نیمه گذشته بود. ماه، روشن و مطمئن، از توی قاب پنجره، پیدا بود. کنار پنجره رفت و به آسمان بلند و سورمه ای شب خیره شد. ستاره ها به او چشمک می زدند. از این که دیگر غدیر، برایش پیغامی نمی فرستاد، دلتنگ بود. امّا تهِ دلش، روشن بود و مطمئن. عین ماه !

روز بعـد، وقتی محمّـد داشت توی اتاقش درس می خوانـد. مادر، در اتاق را باز کرد تا بگوید، مواظب باشد و پنجره اتاقش را چند روزی، باز نکند.

گفت که یک یاکریم پشت دیوار اتاقش، تخم گذاشته است و مادر از پشت سر دید که شانه های محمّد لرزید.

سر شام، پدر به محمّد گفت : « شنیده ام یک یاکریم... »

محمّد بغض کرد. علی خندید و گفت : « بگذار یقین چون پرنده ای در نگاهت لانه کند. »

محمّد خیره نگاهش کرد : « پس کار تو بود؟ »

علی، شانه هایش را بالا انداخت : « نه بابا، من فقط وسیله بودم. پدر می گفت و من جوابها را به تو می رساندم. »

محمّد پرسید : « پس آن خواب...؟ »

پـدر از بالای عینک، نگاهش کرد : « بعد از خواب، تصـمیم گرفتم غیر مسـتقیم به همه ی سؤالهایت جواب بدهم. فکر نکردم آن خواب، زمینه خوبی برای گفتن این حرفهاست. »

علی گفت : « برای من هم بد نشد. خیلی از این سؤالها،

برای من هم سؤال بود. »

مادر سرش را پایین انداخت و گفت : « بیخودی نگران بودم. »

محمّد به پنجره نگاه کرد : « امّا، آن پرنده... ؟ ! »

سکوت اتاق را پر کرد.

خود را بیازمایید :

۱ ــ چرا با وجود آن همه مردم ، بعضی افراد از قبول بیعت غدیر خودداری کردند ؟

۲ ــ اگر اسلام کامل ترین دین است ، پس پیامبر چه نیازی به تعیین جانشین داشت ؟

۳ ــ چرا جانشین پیامبر ، این همه اهمیّت دارد ؟

۴ ــ پیامبر ، چه کسانی را به عنوان معلم و بیانگر قرآن معرفی کرد ؟

۵ ــ پیامبردر روز غدیر،درمورد حضرت مهدی چه مطلبی بیان داشت ؟

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی
۵.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی
۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:
۱.JAVA
۲.ANDROID
۳.EPUB
۴.CHM
۵.PDF
۶.HTML
۷.CHM
۸.GHB
و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
۱.ANDROID
۲.IOS
۳.WINDOWS PHONE
۴.WINDOWS
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹